

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان  
بجانب زندگی



استاد فرزانه حضرت آیت الله مكنونام

| عنوان                               | فهرست مطالب | صفحه |
|-------------------------------------|-------------|------|
| پیش‌گفتار                           |             | ۷    |
| زمینه‌های حکمت عملی                 |             | ۹    |
| انواع حکمت نظری و عملی              |             | ۱۰   |
| شوون اساسی انسان                    |             | ۱۲   |
| حکمت عملی                           |             | ۱۲   |
| توبه و عمل جراحی                    |             | ۱۴   |
| عملکرد انسان                        |             | ۱۶   |
| انسان و دو چهره‌ی متفاوت            |             | ۱۸   |
| مراحل کمال نفس انسانی               |             | ۲۱   |
| نفس حیوانی                          |             | ۲۲   |
| وجدان                               |             | ۲۲   |
| صور تگری‌های نفس                    |             | ۲۳   |
| الهام و صاحبان سلوک معنوی           |             | ۲۴   |
| اطمینان و عالی‌ترین عناصر کمال آدمی |             | ۲۴   |
| تعادل قوا و صفات آدمی               |             | ۲۶   |

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -  
 عنوان و پدیدآور: انسان و جهان زندگی / مولف محمدرضا نکونام.  
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۵.  
 مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.  
 شابک: ۳-۲۵-۲۸۰۷-۹۶۴-۹۷۸  
 یادداشت: فیفا  
 موضوع: انسان، (اسلام).  
 موضوع: انسان - - جنبه های قرآنی.  
 رده بندی کنگره: ۸ الف ن/۲ / BP۲۲۶  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۶  
 شماره کتابخانه ملی: ۳۷۷۵۲ - ۸۵ م



## انسان و جهان زندگی

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonaam.ir

ISBN: 978-964-2807-25-3

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

انسان و عدالت ..... ۲۸

صراط مستقیم ..... ۲۹

مدیریت انسان تحت لوای ایمان و توان ..... ۳۱

کمال آدمی ..... ۳۳

برجستگی محبت بر عدالت ..... ۳۴

محبت؛ اوج کمال انسان ..... ۳۷

محبت به حق تعالی ..... ۳۸

شرایط عبادت ..... ۴۰

موقعیت انسان ..... ۴۱

واقعیت‌ها و خرافات ..... ۴۴

سیاست منزل و مُدُن ..... ۴۷

ترسیمی از اجتماع ..... ۴۹

امت واحد ..... ۵۲

ارزش جامعه ..... ۵۳

رهبری و عصمت ..... ۵۴

تولی و تبرّی ..... ۵۷

تولی ..... ۵۹

تبرّی ..... ۵۹

عوامل ضروری جامعه‌ای سالم ..... ۶۱

طبقات اجتماعی ..... ۶۳

زن و جامعه ..... ۶۴

توهمات و اشکالات نسبت به زن ..... ۶۶

پیش‌گفتار

الحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی محمد  
 و آله الطاهیرین، واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعین.  
 «حکمت عملی» که نحوه‌ی عملکرد انسان در  
 همه‌ی شؤون زندگی را توضیح می‌دهد دارای  
 اقسامی است و علوم و دانش‌های بسیاری را  
 شامل می‌شود.  
 نوشتار حاضر با یادکرد از انواع و اقسام  
 حکمت عملی به بررسی برخی از مهم‌ترین  
 آموزه‌های این علوم می‌پردازد.  
 پی‌گیری توبه و مراحل کمال نفس آدمی؛ مانند  
 نفس حیوانی، وجدان، صورتگری‌های نفس، الهام  
 و اطمینان برخی از مباحث این کتاب است.

همچنین این نوشتار، عدالت و تعادل قوا و صفات آدمی را به بحث می‌گذارد و چگونگی آن را توضیح می‌دهد و سیر کمال آدمی و صراط مستقیم را می‌نمایاند و بر برجسته بودن محبت نسبت به عدالت تأکید می‌نماید و عدالت را زاییده‌ی علم و برهان، و محبت را زاییده‌ی عرفان و معرفت می‌داند.

سیاست منزل و سیاست مُدُن و شرایط رهبری اجتماع و چیستی جامعه و ارزش آن و بحث طبقات جامعه و بویژه مشکلات زنان از دیگر پژوهش‌های این کتاب است که به بحث حکمت عملی پایان می‌بخشد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

### زمینه‌های حکمت عملی

حکمت، دانستن چیزهاست؛ چنان‌که باشند و قیام به کارهاست؛ چنان‌که باید. حکمت بر دو قسم است:

یکی حکمت نظری، که وجود آن بر حرکات ارادی بشر توقف ندارد و دیگری حکمت عملی است که وجود آن به تصرف و تدبیر اشخاص منوط می‌باشد.

﴿أدع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن ...﴾<sup>۱</sup>.

با حکمت و اندرز نیکو، اهل انکار را به طریق پروردگارت دعوت کن و در مقام بحث و

مجادله، به بهترین شیوه و روش سخن بگو... .

﴿أیحسبون أنّما نمدهم به من مال و بنین، نسارع

لهم فی الخیرات بل لا یشعرون﴾<sup>۱</sup>.

آیا گمان می‌برند اگر ما آنان را در داشتن مال و فرزندان بسیار کمک و امداد می‌کنیم، برای این است که درهای خیر را با شتاب به روی آنها بگشاییم. چنین نیست، بلکه اینان شعور ندارند.

﴿و لقد آتینا لقمان الحکمة﴾<sup>۲</sup>.

و همانا ما به لقمان حکمت را عطا نمودیم.

﴿یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد

أوتی خیراً کثیراً﴾<sup>۳</sup>.

خداوند حکمت را به هر کس از بندگانش که بخواهد ارزانی می‌دارد و موهبت حکمت به هر کس ارزانی گردد، خیر فراوانی داده شده است.

### انواع حکمت نظری و عملی

هر یک از حکمت نظری و عملی، اقسام و مقدماتی دارد. از آنجا که مقدمات علوم نظری در

۱- مؤمنون / ۵۵.

۲- لقمان / ۱۲.

۳- بقره / ۲۶۹.

این مقام از بحث ما خارج است، فقط به بیان

مقدمات علوم عملی - که بر سه قسمت است -

می‌پردازیم:

حکمت عملی یا از نفس شخص بحث می‌کند که به آن «تهذیب خلقی» گویند، یا راجع به جماعتی کوچک - مانند خانه و منزل - بحث می‌کند که به آن «تدبیر منزل» گفته می‌شود و یا درباره‌ی جامعه‌ای بزرگ‌تر - مانند شهر و مملکت - بحث می‌کند که «سیاست مدن» خوانده می‌شود.

صفات موجود در هر یک از این سه بخش، یا به «طبع» است یا به «وضع» که اگر طبعی باشد،

اختلاف‌پذیر نیست و به تجارب ارباب کیاست به دست می‌آید، و اگر وضعی باشد و یا به نظر جماعتی باشد، آن را «رسوم و آداب» گویند و اگر از نبی و امام باشد، «نوامیس» نام دارد. نوامیس بر سه بخش است:

یکم. نوامیس نفسی و انفرادی؛ مانند: عبادات فردی؛

دوم. نوامیس مربوط به احکام کلی؛ مثل:

نکاح و معاملات؛

سوم. احکام اهل شهر و دیار است؛ مانند: حدود و دیات و سیاسات.

همه‌ی احکام گفته شده به دانش فقه مربوط است و فقیه، بررسی آن را به عهده دارد.

### شؤون اساسی انسان

﴿ من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى، وأضلّ سبيلاً ﴾<sup>۱</sup>.

هر کس در این عالم کوردل باشد، در آخرت نیز کوردل محسور خواهد شد و گمراهی وی بیش‌تر است.

﴿ من عمل صالحاً فلنفسه... ﴾<sup>۲</sup>.

هر بنده‌ای عمل شایسته‌ای انجام دهد، به سود و نفع خود انجام می‌دهد و فایده‌ی آن مستقیم به وی می‌رسد.

### حکمت عملی

حکمت عملی و علم اخلاق، تدبیر خلقی، منزلی و مدنی را در بر دارد. نخست، درباره‌ی

۱- اسراء / ۷۲.  
۲- فصلت / ۴۶.

حکمت خلقی که بر دو قسم دیگر مقدم است بحث می‌شود؛ زیرا تا زمانی که افراد خود را تصفیه نکنند، جامعه سالم نمی‌شود؛ از این رو، باید ابتدا انسان خود را بشناسد و از حقیقت خود آگاه شود و سود و زیان خود را فراگیرد تا در تدبیر امور خویش نماند.

به طور کلی، انسان مجموعه‌ای است از دو جزء (بدن و روح) که برای هر یک از این دو ملایمات و ناملایماتی وجود دارد: منافیات بدن، امراض جسمانی و ملایمات آن، صحّت و لذّات جسمانی است و عهده‌دار بیان بیماری‌ها و شیوه‌ی درمان آن، طب و پزشکی است که از این جهت، بدن انسان موضوع «علم طب» واقع می‌شود.

منافیات روح، آلام و رذایل اخلاقی است که مهلک روح است و به آن شقاوت و فساد می‌دهد، و صحّت روح به تنزیه و رجوع از گناه و میل به فضایی است که استعداد آن به طور فطری در نهاد آدمی قرار داده شده و عهده‌دار بیان آن، «علم اخلاق» است که از این جهت، روح انسان، موضوع علم اخلاق واقع می‌شود؛

اگرچه روح آدمی از جهات دیگر توانمندی‌های فراوان دیگری را طلب می‌کند.

البته جزو نخست انسان که بدن است مادی است و وصف فنا دارد و جزو دوم وی که روح است، صفت بقا را داراست؛ زیرا مجرد است - که البته این امر باید در جای خود اثبات شود و بنا بر بقای روح - که با ادله‌ی قطعی ثابت می‌شود - هر کس به صفتی متصف شود - رذیله باشد یا حسنه - با آن صفت تا ابد محشور خواهد بود و هر کس بر سر سفره‌ی خود می‌نشیند، تا به خلود بهشت یا جهنم برسد؛ چون هر کس با اندیشه‌ی خود تا ابد زنده است و از عمل خود جدایی ندارد؛ خواه عمل وی خوب باشد یا بد.

#### توبه و عمل جراحی

موضوع توبه آن گونه نیست که آدمی از بدی‌ها به آسانی رهایی یابد؛ چون توبه مانند عمل جراحی است که باید با هزاران مهارت و در شرایط مناسب انجام شود تا شاید به نتیجه رسد و تنها با گفتن لفظی کار درست نمی‌شود. بنابراین، توبه بعد از آن است که عمل ناپسند بر

همان وجه صدور فردی یا جمعی، پنهانی یا ظاهری به نوعی از خوبی جبران شود. به عبارت دیگر، ذکر توبه باید هم بر زبان و هم بر قلب جاری شود؛ به طوری که اگر هر یک از لفظ و عمل نباشد، توبه به درستی تحقق نمی‌یابد. حال، این کجا و بی‌گناهی ابتدایی کجا! ظرف سالم و نشکسته کجا و ظرف ناسالم و شکسته کجا! دل سالم و جانی که آسیب ندیده کجا و بدنی که جراحی شده است کجا! مراد از «من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى» نیز همین است؛ یعنی آدمی باید سفره‌ی دل خود را نگاه کند و در نظر داشته باشد که در اینجا به هر گونه باشد، در آن جا هم همان طور خواهد بود.

مراد از دو کاتب و یا بیش‌تر «نفس عمل» است؛ اگرچه آن ملایک اشراف و حضور خود را دارند. موقعیت انسان در قبر و برزخ و قیامت به همین نفس و همین عمل بستگی دارد. عمل مانند قرینی همیشگی همه جا با ما همراه است. اگر کسی در اینجا چشم بصیرت بیابد، خود را با صفات خویش قرین می‌بیند.



ای برادر! تو همه اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

\*\*\*

گر پیشه‌ی گل پیشه کنی گل باشی

ور بلبل بی قرار بلبل باشی

تو جزیی و حق کل است اگر روزی چند

اندیشه‌ی گل پیشه کنی گل باشی

### عملکرد انسان

﴿ و لقد خلقنا الإنسان من سلاله من طین ﴾؛

همانا ما انسان را از چکیده‌ی گلی آفریدیم.

بعد از پذیرش تجرد روح، و این که هر کس با

ملکات خود قرین است و کنار سفره‌ی دل خود -

چه رنگین و چه ننگین - می‌نشیند و خوبی‌ها

انسان را به سعادت ابدی و رذایل، آدمی را به

شقاوت ابدی می‌رساند، می‌گوییم برای هر

انسانی دوران تکامل جسمانی و روحانی وجود

دارد. دوران جسمانی همان است که در قرآن

بیان شده که از نطفه، علقه، مضغه، عظام، لحم و

خلق آخر شروع می‌شود و طفل می‌گردد. هر

طفلی به صورت قهری دارای مادر و پدری

است. زمانی شیرخوار است و دورانی جوان و

دوره‌ای دیگر پیر می‌گردد و خود دارای عنوان

پدر یا مادر می‌شود و عمر ناسوتی را شیرین یا

تلخ با یک آفرین و یا صد آفرین و هزاران نفرین از

این و آن به نوعی به پایان می‌رساند و بعد دوباره

زنده می‌شود. همچنین روح انسان در ابتدای دوران

تکامل، خالی از هرگونه عیب و حسن فعلی است

و با یک دنیا استعداد به راه می‌افتد؛ حال اوست

که باید در طول مدت عمر، بار خود را بر بندد تا

هنگامی که مرگ فرا رسد و از پیر فرتوت دنیا

فارغ گردد.

پس همچنان که اگر دوران رشد و تکامل

جسمانی تمام نباشد، جسم، مریض و معلول

می‌شود و بدن ناقص می‌گردد، دوران روحانی

نیز اگر به ترتیب خاص خود سپری نشود، روح

ناقص می‌ماند. بنابراین، بر هر کس لازم است

برای سلامت خود تخلیه و تخلیه را پیشه کند و

بعد از اجتناب از رذایل به اکتساب فضایل

پردازد؛ چرا که کوتاهی در این دو واجب پر اهمیت، هلاکت ابدی را به بار می آورد و سبب می شود که آدمی در روز حساب مانند طفلی ناقص محشور گردد؛ پس دنیا مقدمه و کشتزار ابد است و به همین جهت برای خوبان، عزیز و برای ناهلان پست و زشت نمود می کند.

### انسان و دو چهره‌ی متفاوت

نفس انسان توان هر چینی را دارد؛ از خوبی و بدی تا خدا و هوا. اگر از هوا یا خدا رها گردد، دیگری جایش را می گیرد؛ مانند ظرف در بسته‌ی آب یا کوزه که هر قدر آبش کم شود، هوا جای آن را می گیرد تا جایی که دیگر آب یا هوا نباشد. بدی‌ها مانند زهر و سم مهلک است و به همین دلیل، اگر کسی بدی را تکرار کرد، به جایی می رسد که همیشه به گناه می اندیشد و از معارف کناره می گیرد و سرانجام به تکذیب آیات الهی کشیده می شود. آدمی چنان موقعیتی در وصول به کمالات و حقایق معنوی دارد که اگر از غفلت رهیده شود و توجّهات الهی و توفیقات ربوبی همراه وی گردد، می تواند به مقامات عالی و

کمالات بسیاری دست یابد. پس اگر کسی بتواند نفس امّاره را رام سازد، شیطان را از خود دور کند و دل را از کدورات تهی گرداند، نسیم فیوضات الهی را همراه خود احساس می کند و به حالات ربوبی دست می یابد و به آنچه نارسیدنی است، می رسد. البته، تمام این حقایق از قرآن و مآثورات الهی بخوبی به دست می آید که در اینجا خلاصه‌ای از آن مطرح می گردد؛ هر چند بیان تفصیل آن در خور این اجمال نیست.

«لولا أنّ الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم  
لنظروا إلی ملکوت السماوات و الأرض»<sup>۱</sup>؛

اگر نبود این که شیاطینی گرداگرد دل‌های فرزندان آدم طواف می کنند، همانا فرزندان آدم، حقایق و باطن آسمان‌ها و زمین را مشاهده می کردند.  
«إنّ لرّبکم فی آیام دهرکم نفحات ألا فتعرّضوا لها»<sup>۲</sup>؛

همانا از جانب پروردگارتان در روزگار شما نفحات رحمانی است؛ آگاه و هوشیار باشید ] و

۱- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۳۲.

۲- التوحید، ص ۳۳۰.

آن زمان را غنیمت شمیرید] و دل و جان خود را در معرض وزش آن نسیم الهی قرار دهید.

«من عمل لما علم ورثه الله علم ما لم يعلم»<sup>۱</sup>؛

هر کس نسبت به آنچه می دان، عمل نماید، حق تعالی او را وارث علومی قرار می دهد که پیش از آن هرگز آن را نمی دانسته است.

«ان لي مع الله حالات لا يحتملها ملك مقرب ولا نبي مرسل»؛

همانا مرا با خدا حالاتی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که دلش در راه ایمان امتحان شده باشد، آن را نمی تواند تحمل کند.

«لا تدخل الملائكة بيتاً فيه كلب»<sup>۲</sup>؛

فرشته های الهی وارد خانه ای که در آن سگ وجود دارد نمی شوند.

«العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء»<sup>۳</sup>؛

علم و دانش نوری است که خداوند در دل و

۱- بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۵۴.

۳- مصباح الشريعة، بيروت، مؤسسه علمی، ص ۱۶.

جان هر بنده ای که بخواهد [او را هدایت نماید] قرار می دهد.

«النظافة من الايمان»؛

نظافت و پاکیزگی از نشانه ها و علائم ایمان است.

مراد از نظافت و کلب در دو روایت یاد شده، هم ظاهری و هم باطنی است، بلکه باطنی مهم تر است؛ زیرا نبی اکرم ﷺ می فرماید: «بنی الدین علی النظافة».

و خداوند مَنَّان می فرماید: ﴿والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۱</sup> و کسانی که در راه وصول ما مجاهدت نمایند، همانا ما خود، راه های هدایت و وصول را به آنان نشان خواهیم داد.

### مراحل کمال نفس انسانی

برای شناخت بیش تر نفس و تخلیه و تحلیه باید مراحل کمال نفس را شناخت تا در هنگام کارزار متوجه برخوردهای خوب و بد و فیوض

۱- عنکبوت / ۶۹.

رحمانی و توهمات شیطانی شد.

نفس دارای پنج مرحله‌ی کلی است: نفس اماره، لَوَّامه، مزینه یا مسوِّله، ملهمه و مطمئننه، که در این مقام به اجمال بیان می‌شود.

### نفس حیوانی

ابتدا نفس آدمی بر اثر ظهور از ماده و دارا بودن حال و هوای ناسوت و خور و خواب و شهوات، درگیر هوس‌ها و خیالات و توهمات می‌گردد و با غفلت همراه می‌شود تا جایی که همین نفس، فرماندهی جان آدمی می‌شود و با اقتدار و بی‌مهابا می‌تازد، که به لسان قرآن کریم مرتبه‌ی «آمریتِ نفس» است: ﴿ اِنَّ النَّفْسَ لَآمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۗ ۱﴾، که اگر لطف الهی نصیب حال کسی نشود، در چنین ورطه‌ی هولناکی به گمراهی و شقاوت کشیده می‌شود.

### وجدان

«إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» همان مرتبه‌ی دوّم نفس آدمی را شامل می‌شود که «نفس لَوَّامه» یا

۱- یوسف / ۵۳.

«وجدان» است و آدمی را هشدار می‌دهد که جز نفس و هوس‌های نفسانی چیز دیگری نیز وجود دارد. خوبی‌ها و راستی‌ها نیز یک حقیقت و از کمال فعلی نفس است که می‌تواند حامی سلامت و سعادت خود باشد.

### صورت‌گیری‌های نفس

حقیقت سوّمی که در نفس آدمی آشکار می‌گردد توان «پرداخت‌گری» است. این مرتبه از نفس آدمی را «مزینه» یا «مسوِّله» می‌نامند که با نوعی از ظاهرسازی و شیطنت همراه است. به بدی‌ها چهره‌ی زیبا می‌دهد و آدمی را گرفتار بدی و کجی می‌سازد و حامیِ نفس اماره می‌شود.

در واقع، مرتبه‌ی دوم و سوم با هم درگیر است و اگر وجدان از توانایی بالایی برخوردار باشد، نفس اماره و مزینه مغلوب می‌گردد، ولی اگر نفس مزینه تقویت و وجدان در ضعف واقع شود، نفس اماره کار خود را به‌راحتی انجام می‌دهد.

اکثر مردم بیش‌تر از این رشدی ندارند و در مراتب سه‌گانه‌ی نفس به سر می‌برند؛ به طوری

که یا به تمامی محکوم نفس اماره می‌باشند و یا گاهی وجدان، آنان را به خیر و خوبی وا می‌دارد و در بسیاری از آنها نفس مزینه با صورت پردازی، وجدان را سرکوب و نفس اماره را خام می‌سازد.

البته، ممکن است بعضی از افراد عادی به طور کوتاه و یا در خواب، بر اثر حالات و یا اموری به مرتبه‌ی توجّهات ربوبی در یک لحظه دست یابند که بسیار کوتاه و اندک است.

#### الهام و صاحبان سلوک معنوی

مرتبه‌ی چهارم کمال نفس - که نصیب اهل سلوک و مؤمنان متوجّه و اولیای الهی می‌شود - نفس «ملهمه» است که بر اثر صفای باطن و پاک‌ی دل با الهامات معنوی مصاحبت پیدا می‌کنند و دلی فراتر از ناسوت و توهمات را می‌یابند که باید در مقام خود از آن به خوبی یاد کرد و آن را شناخت و بدان دست یافت.

#### اطمینان و عالی‌ترین عناصر کمال آدمی

مرتبه‌ی پنجم - که می‌توان آن را عالی‌ترین مرتبه‌ی کمال نفس دانست - مقام اطمینان و یقین

است که آدمی بر اثر حاکمیت الهی و قرب ربوبی، صاحب اطمینان می‌شود و حق در دل و جان وی می‌نشیند و در کسوت بندگی خدایی می‌کند. اگرچه افراد دارای این مرتبه بسیار کم و اندک هستند، موقعیت کمالی آنان به قدری بالاست که همّت و سطوت حق می‌شوند و کسوت خلافت بر خلق را می‌یابند. در قرآن کریم عالی‌ترین مرتبه‌ی وصول به آنان اختصاص دارد.

این افراد بعد از رجوع به رب، آن هم رب خاص با کاف خطاب (الی ربّک) با قرب و وصول خاص همراه می‌گردند و همراه تمام حسن رضا (راضیه مرضیه) که اتحاد راضی و مرضی و

وصل محب و محبوب با هم است، فرمان «أَدْخُلِي» می‌یابند: (فَادْخُلِي)، آن هم دخول در بندگان خاص و جلوات عالی: (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) و راه‌یافتگان این مقام در نهایت، فرمان دخول جنت خاص را - که لقای تشخص الهی است - به دست می‌آورند و به مقام وصل عینی (وادخلی جنتی) و قرب و جویی، حضور حقی و لقای شخصی نایل می‌گردند که باید در مقامی

مناسب از این حقایق یاد کرد و موقعیت خاص و متفاوت هر یک از این راه‌یافتگان را بخوبی دریافت.

### تعادل قوا و صفات آدمی

﴿ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ ﴾<sup>۱</sup>.

امکانات استعدادی بی‌نهایت آدمی، تحت قوای نظری، عملی، غضب و شهوت فراگیر می‌شود تا ظرف فعلیت صفت «عدالت» و عنوان «اعتدال» در آدمی آشکار گردد. از قوه‌ی عقلی، حکمت نظری و از تابعیت اراده با آن، حکمت عملی تحقق می‌یابد. از اعتدال غضب و تبعیت آن از عاقله، صفت شجاعت ظاهر می‌گردد و با تبعیت بهیمی و شهوت از عاقله، صفت عفت پیدا می‌شود و بعد از پیدایش حکمت، شجاعت و عفت در فرد، عدالت پدید می‌آید. حقیقت عدالت بسیار مورد اهمیت قرار گرفته است تا جایی که هر کار با اهمیتی از هر فرد

۱- نساء / ۱۳۵.

جامعه با عنوان «عدالت» توأم می‌شود؛ مانند: رهبری، امامت نماز جماعت و جمعه، اجرای صیغه‌ی طلاق، شهادت و دیگر مسایل مشابه آن.

حقیقت آدمی، نفس ناطقه و روح تجرّدی اوست و تمام قوای جسمانی، ایادی انسان به شمار می‌آید و حاکمیت قوای حیوانی، انغمار فعلیت کمال انسانی و کمال انسانی در اقتدار نفس ناطقه‌ی آدمی به دو چهره‌ی علمی و عملی است. ادراک معارف و حقایق و اراده‌ی قوی در عینیت بخشیدن به صفاتی است که سعادت آدمی را در پی دارد. برای وصول به حقیقت سعادت باید قوای سه‌گانه‌ی نفسانی را شناخت و در فعلیت اعتدال و تحقق حقیقی آن کوشید. در این صورت، نفس ناطقه، منش و تفکر آدمی را از خود ظاهر می‌سازد و صاحب علم و معرفت می‌شود و حکمت عملی تابع آن می‌گردد؛ و نفس سبعی و قوه‌ی غضبی، که موجب اقتدار آدمی در مقابل ناملایمات است، فعلیت می‌یابد و شهوت در آدمی، که به آن «نفس حیوانی» و «بهیمی» گفته می‌شود و تمامی

ناملايمات نفسانی را تدارک می‌کند، سبب حفظ نسل و ایجاد عفت در انسان می‌شود. آنگاه از هماهنگی این قوا تمام قوای دیگر آدمی تأمین می‌گردد.

### انسان و عدالت

این چهار عنوان و صفات عمده‌ی آن باید به طور نوعی و نسبی در حال اعتدال و حد وسط باشد. هر یک از این چهار صفت، جهت افراط و تفریط دارد که در مجموع، هشت عنوان را پدید می‌آورد:

یکم. حکمت که حالت افراط آن «جریزه» است؛ مانند رقص سر انگشت پا که کار چند سال و تمرین مداوم یک زن رقاصه است و حال تفریط آن «بُله» است؛ مانند این که فردی مسایل شرعی لازم خود را نداند. این دو از توابع جهل است. دوم. شجاعت، که جهت افراط آن «تهوّر» است؛ مانند: پرخوری‌های بی‌مورد و پرش‌های غیرعادی و ورزش‌های حرفه‌ای امروز؛ و جهت تفریط آن، جبن و ترس است؛ مانند: ترک امر به معروف و نهی از منکر و سایر کوتاهی‌های

مذهبی و عقلی در زمینه‌ی ذهنیت و نفس و یا کردار خارجی.

سوم. عفت، که جهت افراط آن را «شیره» و بی‌بندوباری گویند؛ مانند بی‌عفتی‌های زنان و مردان؛ و جهت تفریط آن، «خمودی» است؛ مانند: چله‌نشینی‌های غیر صحیح در اویش و ترک آدمیت هندوها که به صورت نادرست کاری غیر عقلانی و زیان‌بار است؛ مگر در صورت محاسبه‌ی دقیق شرعی و عقلی که با نظارت مربی سالم انجام شود.

چهارم. عدالت، که جهت افراط آن «ظلم»

است؛ مانند: ظلم یزیدیان و همگنان آنها در هر زمان؛ و جهت تفریط آن، «انظلام» است؛ مانند: کلیساها که در مقابل هر ظلم و زوری سکوت می‌کنند و یا مانند سکوت در برابر هر ظالم دیگری؛ پس اعتدال، راه مستقیم و دیگر راه‌ها هر یک به نوعی انحراف و باطل است.

### صراط مستقیم

در روایات اسلامی، معانی بسیاری برای صراط مستقیم آمده است؛ مانند: «معرفت الله»

و «معرفت امام» و یا این که: «صراط دو راه دارد: یکی در دنیا و یکی در آخرت» و «هر کس در دنیا امام خود را بشناسد، در قیامت از صراط می‌گذرد» و یا این که: «هنگام عبور از صراط، بعضی چون «برق لامع» به تندی تند و بعضی عدواً (دوان دوان) و بعضی ماشیاً (با پای پیاده) و برخی معلقاً (آویزان و گرفتار) می‌گذرند و عده‌ای نیز در آتش خواهند افتاد» و همچنین «صراط پلی است به روی جهنم که «أدق من الشعر و أحد من السیف» است؛ از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است. تمام این معانی و اوصاف با بیان ما - که صراط همان «عدالت» و «حد وسط» باشد - سازگار است؛ و می‌توان گفت: این معانی مصادیق عدالت را بیان کرده است. بنابراین، کسی که می‌گوید: نماز نمی‌خوانم و گناه هم نمی‌کنم، با کسی که نماز می‌خواند و گناه هم نمی‌کند، هر دو گناهکار می‌باشند. کسی که مکه نمی‌رود و ربا نمی‌خورد، با کسی که مکه می‌رود و ربا می‌خورد، هر دو گمراه هستند. آن که بدی می‌کند و آن که ترک خوبی می‌کند، هر دو باطل

می‌باشند. این است معنای «صراط مستقیم» و «صراط الذین انعمت علیهم». «مغضوب علیهم» و «ضالین» نیز شامل «شیطان» و «یزیدیان» می‌شود و آنان که به اصل و نسب، پول، مال و منال خود می‌نازند، تمامی جزو طوایف گمراهان می‌باشند.

### مدیریت انسان تحت لوای ایمان و توان

﴿ فاستقم كما أمرت و من تاب معك ﴾<sup>۱</sup>.

همان گونه که فرمان یافته‌ای، در راه ما استقامت و پایداری نما و همچنین کسانی که همراه تو هستند، باید در راه خدا پایدار و مقاوم باشند.

کمال هر کس و هر چیز، در امری است که در آن از دیگران سبقت دارد و زمینه‌ی استعداد وی در آن جهت بیش‌تر است. برای نمونه، کمال شمشیر در برندگی و کمال اسب در سواری و دویدن است؛ اگرچه تیشه و الاغ هم برندگی و ساربری دارد، ولی شمشیر و اسب در این دو



صفت ممتاز است. البته، اسب، هنگامی که کندرو شود، بر پشتش پالان می‌گذارند و آن را به خران ملحق می‌کنند و شمشیر وقتی کند شود، مانند آهن شکسته با آن برخورد می‌گردد.

پس هر موجودی باید در «طریق امتیاز» خود گام بردارد و کوشش کند تا به کمال مطلوب خود برسد. امتیاز انسان نیز «نطق» است. بنابراین، باید این امتیاز و ویژگی خود را دنبال کند وگرنه چون آهن شکسته و الاغ مانده، بلکه بدتر می‌شود؛ زیرا غیر انسان در جهت صفات خود بخوبی گام بر می‌دارد و در آن جهت، حتی از انسان برتر است؛ به طور مثال، سگ به پارس، خوک به شهوت، شیر به قهر و گاو به خوردن ویژگی دارد؛ ولی انسان در هیچ یک از صفات حیوانی بر حیوانات مقدم نمی‌شود. حال اگر در صفت خود، فعلیت و سبقتی پیدا نکند، آن زمان است که ﴿أضلّ سیلاً﴾<sup>۱</sup> خواهد شد.

۱- فرقان / ۴۴.

### کمال آدمی

کمال آدمی در آن است که ابتدا نواقص خود را برطرف سازد و سپس بر فضایل خود بیفزاید؛ همچون طبیب و رنگرزی که ابتدا مرض و چرک را برطرف می‌کنند، سپس در جهت رنگ آمیزی و تقویت فرد می‌کوشند. پس آدمی در راه کسب فضایل ابتدا باید نیروی سبعی و بهیمی خود را تابع عقل گرداند تا بتواند حیوان نفس را کنترل کند.

اگر آدمی سوار بر اسبی وحشی باشد و سگی هار در پی و شیری درنده در پیش داشته باشد و همه به یک زنجیر بسته شده باشند، در این مجموعه، سگ به دنبال استخوان، اسب به دنبال مرغزار و شیر به دنبال طعمه‌ی خود است و به این ترتیب، آسایش و آرامش برای آن فرد باقی نمی‌گذارند؛ ولی اگر آدمی بتواند آن حیوانات را بخوبی کنترل کند، براحتی می‌تواند از آنها استفاده‌های فراوان کند و همه را اسیر خود گرداند و در اختیار گیرد. «من أزداد علماً و لم یزدد هدیً لم یزدد من الله إلا بعداً»؛ هر کس علم و

دانشی را بر معلومات خود بیفزاید، ولی بر هدایت وی افزوده نشود، در واقع، آن علم چیزی جز دوری و حرمان بر او نیفزوده و به همان اندازه که علم آموخته، فاصله‌ی وی از حق و حقایق عالم بیش تر شده است. پس همان طور که در این بیان مأثور است، علم صوری یا حُسن و یا هر صفت دیگری - چه در خلقت آدمی باشد و چه با کوشش به دست آید - برای سلامت و سعادت آدمی کافی نیست و انسان باید در جهت تعادل و استجماع قوا و هماهنگی آنان گام بردارد تا در مسیر رشد عقلی و اقتدار نفسی قرار گیرد که همین امر، قرب الهی را در پی دارد.

#### برجستگی محبت بر عدالت

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۱</sup>؛

هر کس خود را بشناسد (حقیقت ظهوری خویش را دریابد و به آن وصول یابد) به مقام معرفت پروردگار (به ظرف ظهوری خویش) نایل گردیده است.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

نهایت بحث در حکمت، عدالت و عادل است. با آن همه مشکلات راه، عدالت فعلی، خود وصفی قسری است که شاید به تندی زایل شود و این غایت مدرسه و نهایت کمال صوری آدمی است. پس لازم است آدمی به دنبال چیزی باشد که براحتی و تندی زایل نشود که این دیگر کار عرفان است نه برهان، کار ریاضت است نه دلیل، و راه عشق و محبت است نه عدالت. فرق برهان و عرفان در مثال، مانند دیدن آب و آتش و رفتن در میان آنهاست. بنابراین، آدمی باید از صفت قسری عدالت به صفت طبعی آن برسد که صافی راه باشد و آن محبت به خود و خدای

خود و نه اشیای عالم هستی است؛ چرا که عالم همه از اوست. اگر آدمی به محبت اشیا رسید، دیگر به عدالت محتاج نیست؛ چرا که افق دید او از عدالت بالاتر می‌رود و این یافته، خود عصمت نسبی است.

در اسلام از محبت بسیار یاد شده است؛ به طوری که نماز جماعت و جمعه، ایثار، احسان، تحریم غیبت و سخریه و بسیاری از احکام دیگر

برای تحکیم رابطه‌ی محبت‌آمیز میان آدمی و موجودات است. آدمی باید نسبت به ادراک خوبی‌ها و بدی‌ها بکوشد و در جهت تحقق خوبی‌ها و دوری از بدی‌ها گام بردارد و همان‌طور که در مآثورات آمده است، غفلت به خود راه ندهد و گرفتار دنیا و آلودگی‌های آن نگردد، که نمونه‌ای از آن، مآثورات یاد شده در گذشته است.

«الدُّنْيَا جَيْفَةٌ طَالِبُهَا كَلَابٌ»<sup>۱</sup>؛ دنیا مرداری است بدبو و عفن و طالبان دنیا همچون سگانی هستند در پی این مردار.

«ما لابن آدم والفخر؟ وأوَّلُهُ نطفه و آخره جيفة»<sup>۲</sup>؛ ابتدای آدمی نطفه‌ای بوده است و پایانش مرداری بیش نیست و در این میان، نجاست حمل می‌کند. با این وجود، این انسان از سرکبر و غروری که دارد، خود را کسی می‌پندارد و با تمامی ضعف و ناتوانی و فقر و فنا سردمدار استکبار و تکبر حیوانات است.

۱- بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۲۸۹.

۲- عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۷۹.

«مسکین ابن آدم...»<sup>۱</sup>؛ چقدر بی چیز و نادار است فرزند آدم!  
«ضع فخرک»؛ فخر و بزرگی بینی خود را زمین بگذار.

«و احطط کبرک»؛ کبر و خودخواهی‌ات را سر به زیر نما.  
«و اذکر قبرک»<sup>۲</sup>؛ قبر و قیامت خود را یادآور باش.

و هزاران بیان ملکوتی دیگر که درصدد بیان این حقیقت است.

### محبت؛ اوج کمال انسان

پس علم و برهان در نهایت عدالت می‌آورد، ولی عرفان و معرفت محبت ایجاد می‌کند. حال با این بیان، معنای صراط مستقیم، دقیق‌تر و بسیار ظریف‌تر می‌شود؛ چون محبت به هر چیز، صراط مستقیم و بغض به اشیا ضلالت می‌شود؛ بنابراین، «محبت» و «کینه» دو اصل دنیا و آخرت است. محبت، سه مرتبه دارد: محبت به خدا،

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۴۱۱.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۳۸۶.

محبت به خود و محبت به خلق. بر اساس این بیان، محبت به تمام مخلوقات لازم است؛ حتی به گمراهان؛ به طوری که باید همچون پدر دلسوزی که به فرزندان ناخلف خود محبت کرده است، دست از پدری خود بر نمی‌دارد و با آنها رفتاری محبت‌آمیز کرد؛ هر چند نباید موجبات گمراهی بیش‌تر آنان را فراهم نمود. کمال محبت وقتی است که بغض از وجود آدمی رخت بریند تا جایی که حتی به خود بدی هم محبت داشته باشد؛ و هرگز بد نبیند و هستی را سراسر، چهره‌ی جمال و جلال حق بیابد.

در طریقت هرچه پیش‌سالک آید خیر اوست

در صراط مستقیم ای دل‌کسی گمراه نیست  
این غایت طریق عرفان صافی و معرفت  
حقیقی و وصول کامل ربوبی است که کم‌تر کسی  
از اهل معرفت و سلوک، به طور کامل و سالم، آن  
را تحقق می‌بخشد.

**محبت به حق تعالی**

«عرفت الله في كل شيء قبله و بعده»؛

خدا را شناختم در هر چیزی، قبل از آن چیز و

بعد از آن چیز که تمامی هستی ظهور و نزول حق می‌باشد.

«عمیت عین لا تراک»؛

کور است چشمی که تو را [در مرایی انفسی و آفاقی] نمی‌بیند<sup>۱</sup>. بیان حضرت، اخباری است و حکایت از کوری این‌گونه افراد می‌کند؛ نه این‌که نفرین و انشا باشد؛ زیرا حضرت در پی نفرین نیست و تنها حقیقت را بیان می‌کند.

محبت به پروردگار - که چهره‌ی حقیقی محبت است - ابتدا با تفکر در نعمت‌های الهی حاصل می‌شود و استمرار آن سبب شوق و عشق به حق می‌شود. البته، تا این مرتبه راه

مبتدیان است و راه برتر، حضور در محضر حق و مشاهد جمال و جلال اوست. در رابطه با همین مقام است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:  
«عرفت الله في كل شيء و قبله و بعده» و امام حسین علیه السلام نیز می‌فرماید: «عمیت عین لا تراک»  
آدمی باید در مقام شهود بماند تا براستی عاشقی

۱- دعای عرفه.

حقیقی نسبت به معشوق خود گردد و این راه میسر نمی‌شود، مگر با طی مراحل معرفت و عرفان - که همان شوق و عشق و محبت به حق است - و نقطه‌ی شروع آن، «زهد» و اعراض از دنیا و آنچه در آن است، و در مرحله‌ی بعد به عبودیت حق نایل گردد و در مقام بندگی باقی بماند؛ آن هم بندگی و وصول به حق؛ نه شوق به بهشت یا ترس از دوزخ، که همه‌ی موارد یاد شده مبادی راه وصول کامل به حق است.

#### شرایط عبادت

در عبادت باید دو امر مهم رعایت شود که بدون تحقق امر اول، عبادت صورت نمی‌پذیرد و بدون امر دوم محتوا نمی‌یابد.

امر نخست آن است که دستور از جانب شارع مقدس باشد؛ و امر دوم این که عبادت با زندگی فردی و اجتماعی آدمی هم‌دوش و هم‌گام باشد. بر این اساس، باید گفت: نماز جماعت و جمعه و حج و روزه هنگامی عبادت است که در عمق جان مؤمن باشد و در متن جامعه یافت شود؛ نه در کنج خلوت و پنهان خانقاه؛ چرا که

چنین نمازی، سرود و این‌گونه حج، رژه و روزه‌ای این چنین، اعتصاب غذاست؛ در حالی که عبادت، قیام در مقابل گناه و بدی‌هاست.

عشق به خود و دیگران نیز چنین است؛ زیرا هر موجودی عاشق خود و کمالات خویش است؛ هر چند ممکن است در شناخت کمال خود و وصول به معشوق خویش اشتباه کند، که برای رفع این اشتباه باید پناهنده به حقیقتی شود که از خطا مصون است و آن تنها قرآن کریم و حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند؛ پس حقیقت دین و امام بحق، ملاک شناخت تمامی خوبی‌ها

و بدی‌هاست؛ نه گفتار دیگران؛ چرا که در گفتار دیگران، احتمال خطا وجود دارد، و این است معنای عشق حقیقی در مکتب قرآن و عترت

نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

#### موقعیت انسان

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا تبدیل خوبی به بدی و عکس آن ممکن است یا خیر؟ در این رابطه عقاید گوناگونی وجود دارد: بسیاری سخن از محال بودن آن سر می‌دهند،

دسته‌ای هر نوع تبدیل را ممکن می‌دانند و عده‌ای به تفصیل‌های مختلفی روی آورده‌اند. ما درصدد بیان این آرا نیستیم و تنها به دسته‌ای از کلمات و اشعار منکران امکان تبدیل اکتفا می‌کنیم:

«اذا سمعتم أن جبلاً زال عن مكانه فصدقوه و إذا سمعتم برجل زال عن خلقه فلا تصدقوه فإنه سيعود إلى ما جبل عليه»؛

اگر شنیدید که کوهی از مکان خود حرکت کرده است، این خبر را تصدیق کنید، ولی اگر شنیدید که مردی از طبیعت و خلقت اصلی خویش منحرف شده و خلقت تازه‌ای پیدا کرده است، آن را باور نکنید؛ چراکه او بزودی به سوی طبیعت و آنچه جبلی اصلی وی بوده است، باز خواهد گشت.

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود

\*\*\*

از آن خاری که بر بالای دیوار است دانستم  
که ناکس کس نمی‌گردد از این بالا نشستن‌ها

\*\*\*

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر، سفید نتوان کرد

\*\*\*

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است.  
و آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد که برخی از آن عبارت است از: ﴿ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة﴾<sup>۱</sup>.  
خداوند بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده است.

﴿ان الله يضل من يشاء و يهدي من يشاء﴾<sup>۲</sup>.  
همانا، خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند. و بسیاری دیگر از آیات مشابه و کلمات و اشعار و عقایدی که از این نظر حمایت می‌کند. چنان‌که قلم آخوند در کفایه شکست و سخن از ذاتی بودن صفات و عدم حاجت به دلیل سر داد.

باید دانست که این نظریه مخدوش است و آیات الهی معنای صحیح خود را دارد؛ چراکه

۱- بقره / ۷.

۲- فاطر / ۷.

ارسال رسولان و ثواب و عقاب اصل مسلم قرآنی است که در صورت عدم تبدیل خوبی و بدی به یکدیگر، این قانون قطعی مهمل باقی می ماند و تمامی حقایق دینی انکار می گردد. بنابراین، تمامی این بیانات باید معنای صحیح خود را پیدا کند. البته، از آنچه در این اشعار و بعضی داستانها آمده است معلوم می شود که اینها میان سختی و صعوبت تبدیل خوبی به بدی و عکس آن و محال بودن این تبدیل تفاوتی نگذاشته اند.

باید تمام آیات مشابه را به «اقتضا» معنا نمود و از جبر و علیت و عدم امکان تبدیل دوری کرد و هرگز خیال احاله و عدم امکان را در سر نپرورانید.

#### واقعیتها و خرافات

بنابراین، تبدیل خُلق میسر است و بخت، اقبال، ستاره و شانس باطل و کذب می باشد. نباید همچون دسته ای به شومی «سیزده» معتقد شد؛ در حالی که امروزه تربیت حیوانات وحشی امری بدیهی است؛ هر چند باید دانست قوای

اخلاقی در افراد، نسبت به عوامل فعلی و انفعالی آن، شدت و ضعف دارد. جهت انفعالی طبایع بر سه قسم است:

سخت و کثیف، نرم و لطیف و متوسط؛ مانند سنگهای سخت، متوسط و سست، که چه فراوان است و آدمی نیز از چنین تنوعی در انفعال برخوردار است.

صفات فعلی مانند عامل وراثت و طبع، محیط و نوع تربیت است که اثر دو عامل داخلی (وراثت و طبع) یا به طور مقاوم و ملکه و ثابت می باشد و یا حال و متغیر است. آثار محیط

و نوع تربیت نیز یا به «عادت» است یا «تکلف» که تمامی این جهات و خصوصیات نقش مؤثر خود را در ساختار آدمی دارد و تفصیل آن را باید در جای خود و در نوشته های گسترده ی نگارنده؛ بویژه در فلسفه ی اخلاق دید.

آدمی سه نقطه ی حساس کلی دارد که ابتدا «موقعیت خودی» اوست، سپس «زندگی متوسط و خانوادگی» او و در نهایت «زندگی اجتماعی و نهایی» او می باشد. در زندگی فردی،

آدمی خود را می‌یابد و در زندگی خانوادگی، رابطه‌ی خود را با دیگران آزمایش می‌کند تا موقعیت اجتماعی خود را دریابد.

زندگی خانوادگی با آن که نقطه‌ی متوسط در زندگی آدمی است، ولی شیرین‌ترین موضع زندگی است، بلکه غرض از زندگی فردی و اجتماعی، همان زندگی خانوادگی است. کام زندگی در خانواده است و زندگی خانوادگی غایت و نهایت وحدت ارتباط فرد با اجتماع می‌باشد؛ زیرا زندگی خانوادگی نه به تمام معنا فردی است و نه اجتماع صرف است، بلکه حقیقت فرد و اجتماع است که در زندگی خانوادگی شکل می‌یابد.

بدون خانواده و منزل، فرد ارزش انسانی ندارد و تمام زحمات فردی و اجتماعی وی به نوعی بیهوده است. ارتباط کامل و وحدت تمام بر اساس محبت و ایثار در خانواده شکل می‌گیرد و آدمی خود را در جمع آشنا می‌یابد، که در این مقام به خلاصه‌ای از مباحث آن اشاره می‌شود.

## سیاست منزل و مُدُن

در اجتماع کوچک آدمی، برای بقای شخص و نوع خود، هر فرد محتاج به منزل و تشکیل خانواده است؛ چون انسان در رابطه با غذا، لباس و نوع زندگی غیر از حیوانات است و روش زندگی او با حیوانات بسیار تفاوت دارد؛ از این رو، اقتضای حکمت طبیعی عالم ایجاب می‌کند که آدمی تشکیل خانواده دهد و هر کس برای خود جفت و زوجی مناسب انتخاب نماید و صاحب فرزندان شود. بر این اساس، آدمی به صورت قهری نیازمند امکانات است و برای فراهم آوردن آن، اقتصاد و سرمایه و شئون دیگر زندگی را لازم دارد؛ پس ارکان اصلی خانواده‌ای کامل، پنج پایه است: پدر، مادر، فرزند، امکانات و سرمایه.

ابتدا سرپرست منزل باید قدرت و لیاقت اداره‌ی زندگی را داشته باشد وگرنه صلاحیت ازدواج ندارد. خانه باید رئیس داشته باشد و اوست که باید حساب دخل و خرج و حفظ زیادی مال را بنماید.

علت احتیاج به سرمایه، ابتدا حفظ زندگی



شخصی و سپس بقای نوع آدمی است؛ نه فقط برای به دست آوردن زیبایی‌ها و زیاد کردن مال و منال. اگرچه این امور ممکن است تا حدی شایستگی‌های محدود پیدا کند، ولی می‌تواند زیانباری‌های فردی و عمومی داشته باشد.

مرد باید نسبت به زن سه برخورد اساسی داشته باشد: هیبت، کرامت، شغل و امکانات که امکانات از ضروری‌ترین امور است. تربیت اولاد از انتخاب نام نیک و تربیت صحیح تا استقلال و ازدواج می‌تواند ادامه داشته باشد.

هر یک از این عناوین پنج‌گانه چشم‌اندازهای بسیار وسیع و پیچیده‌ای دارد که باید در جهت بیان هر یک از آنها کوشید و مشکلات و نابسامانی‌های آن را مورد بررسی و نقد و تحلیل قرار داد که به صورت قهری موقعیت مناسب خود را طلب می‌کند.

زندگی اجتماعی اوج قله‌ی انبساط و شکوفایی فرد است. در این مرحله، فرد در چهره‌ای گسترده خود را می‌یابد و توانمندی‌های خود را در معرض دید همگان قرار می‌دهد و مقایسه‌های

گونگونگی نسبت به خود و دیگران ارایه می‌دهد. در اینجا بعد از گذر از مباحث فردی و خانوادگی، به طور ضروری لازم است نسبت به مسایل اجتماعی و ساختار کلی آن، مباحث لازم تبیین گردد. همان طور که بیان شد، حکمت - که همان زندگی بر اساس اندیشه و استحکام است - سراسر زندگی بشر را در بر دارد که شامل سه جهت: فردی، خانوادگی و عمومی - اجتماعی می‌شود و نقطه‌ی شروع سیر آن، فرد و نهایت وجود ناسوتی آن، جامعه و اجتماع است. آدمی بعد از گذشت از مراحل اولی زندگی فردی و خانوادگی، خود را در اجتماع می‌بیند و اجتماع، او را محک می‌زند و موقعیت او را معرفی می‌کند. فرد در جامعه، موقعیت ارزشی خود را باز می‌یابد و چهره‌ی فردی و خانوادگی خود را شکوفا می‌سازد و آنچه در توان دارد، ارایه می‌دهد.

#### ترسیمی از اجتماع

در کلامی جامع می‌توان گفت: جامعه از اجتماع عده‌ای تشکیل می‌شود که در کنار هم زندگی می‌کنند. این تعریف بر عده‌ای کم یا زیاد

صادق است و هر شرط و قیدی را می‌پذیرد و می‌تواند جنس تعریف‌های ارایه شده قرار گیرد. بعضی جامعه را از جهت جغرافیایی بررسی می‌کنند و نام کشور و منطقه بر آن می‌نهند. تعاریف دیگر جهات و خصوصیات دیگری دارد که به دنبال تفصیل آن نیستیم، ولی حق آن است که این تعاریف، صحیح نیست و هر یک مشکلاتی دارد. اجتماع - به تعریفی اساسی - آن است که ترکیب حقیقی داشته باشد نه ترکیب انضمامی. پس اجتماع آن است که عده‌ای همفکر، کم باشند یا زیاد، با هم همراه باشند؛ خواه در یک محیط باشند یا در چند محیط؛ ولی اگر همفکر نباشند، جامعه‌ای را تشکیل نمی‌دهند، اگرچه هزاران نفر باشند. اجتماع آن نیست که عده‌ای گوشت و استخوان به نام افراد کنار هم جمع شوند؛ چون چنین محیطی محیط سنگی است؛ نه آدمی. پس اندیشه، اعتقاد و ایمان اجتماع و وحدت آن را تشکیل می‌دهد. بنابراین، یک نفر نیز می‌تواند یک جامعه باشد؛ در حالی که یک منطقه می‌تواند دارای افراد از هم گسیخته باشد و جامعه نباشد.

در مقابل اجتماع، «فرد» است و فرد افزوده بر مورد خود بر افراد بسیار، ولی غیر همفکر صادق است؛ پس فرد آن نیست که واحد باشد، بلکه اگر جمعی همفکر نباشند، فرد محسوب می‌شوند و می‌شود که یک فرد، خود یک جامعه و امت باشد. بر اساس این بیان، بحث از این که «فرد مقدم است یا جامعه» بی‌مورد است؛ چون فرد به کار نمی‌آید و اجتماع اصل است و اجتماع، بر یک فرد نیز صادق است؛ چرا که یک فرد، اگر افکار سالم و مرتبط داشته باشد، خود یک جامعه است؛ همچنان که اگر عده‌ای مرتبط نباشند، فرد هستند و اجتماعی در کار نمی‌باشد. پس امام علی علیه السلام فرد نیست، بلکه خود یک جامعه است. «ابوذر» یک جامعه است و بزرگان راه حق هر کدام یک جامعه هستند و بر این اساس، تدبیر منزل در این مکتب با تدبیر جامعه یکی است.

نماز دو همفکر نماز است و غیر آن سرود. حج دو همفکر حج است و غیر آن رژه و روزه‌ای که اعتصاب عمومی در مقابل گناه جهانیان است، روزه است و روزه‌ی بدون اندیشه، تنها

دهان بستن است. قرآن بر سرگرفتن، اعلان جنگ و ایثار خون است در مقابل ظالم زمان؛ چنان که آماده‌ی کشتن دشمنان حق بودن و کشته شدن است. مؤمنان بحق در راه حق و عدالت مقاوم هستند و همه علی‌وار به دنبال استیفای حق هستند و این رهروان حق که خونشان همیشه در جوشش است، در مقابل باطل که خون ندارد تا بجوشد، - همواره ایستادگی و مقاومت دارند.

#### امت واحد

يا أَيُّهَا الرِّسْلُ ﴿كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً  
أَتِي بَمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ ای گروه پیامبران، از  
غذاهای پاک و پاکیزه بخورید و عمل صالح  
انجام دهید که من به آنچه عمل می‌کنید بینام.  
﴿انْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون﴾؛  
امت شما تنها امتی است یکدست و واحد و من  
پروردگار شمایم؛ پس از مخالفت با آموزه‌های  
من بپرهیزید.

آیه‌ی مبارک دلالت‌گویی بر طرح و تعریف

ما نسبت به جامعه و فرد دارد و می‌تواند زیربنای بسیاری از افکار صحیح و سالم اجتماعی باشد. سخن ما این شد که «امت واحد» آن است که فکر و اعتقاد واحد داشته باشد. البته، در هر محیطی - و به صورت قهری در امت اسلامی - باید آن را به دو بخش کلی تقسیم نمود: افراد «خلف» و «ناخلف» از یک امت، که در قرآن به آن اشاره شده است.

#### ارزش جامعه

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که ارزش جامعه به چیست؟ بعضی ارزش را به «اقتصاد» می‌دانند و زیربنای جامعه را پول و ثروت می‌شناسند. عده‌ای «سیاست» و برخی «صنعت» را ملاک ارزش جامعه می‌دانند و برخی طرح‌های دیگری را معیار می‌آورند که ما درصدد بیان آن نیستیم، ولی حق آن است که ارزش جامعه به دو چیز است: «راه حق» و «رهبری شایسته و توانا». جامعه‌ای ارزش دارد که قرآن را راه خود و رهبر خود را علی‌الغالب برگزیند؛ چرا که در این صورت، همه‌ی مواهب آدمی و مکاتب بشری را داراست، ولی جز این دو امر، دیگر مواهب به‌تنهایی گمراهی است. پول، هنر و دیگر امور

باید در جامعه با هم باشند و هدف نیز خدا باشد وگرنه سلامت و سعادت نصیب آن جامعه نمی‌گردد. چنین نیست که جوامع شرک‌آلود عافیت و سعادت یافته باشند و به بیان وحی، مهلت کفار برای سنگین‌تر شدن بار آنهاست: ﴿و لا یحسبنّ الذّین کفروا...﴾<sup>۱</sup>.

اگرچه جوامع اسلامی بر اثر عدم اعتنا به قوانین الهی درگیر ناهمگونی‌های فراوانی است، این گونه نیست که دنیای متمدن با تمام زرق و برقی که دارد، کامی از صفا، سلامت، آرامش و سعادت برده باشد. هرچند نابسامانی‌های جوامع پیشرفته با عقب‌ماندگی‌ها و ناکامی‌های امت اسلامی و کشورهای مسلمان متفاوت و گوناگون است، ولی چنین نیست که آنان فارغ از رنج، کجی و کاستی باشند.

### رهبری و عصمت

جامعه باید رهبر داشته باشد وگرنه چون گله‌ای بدون چوپان است که گرگ‌ها آن را

۱- آل عمران / ۱۷۸.

می‌درند، ولی این چنین نیست که هر رهبری بتواند مشکل‌گشا باشد و در اصل، رهبر جامعه باید معصوم باشد و در غیر این صورت نمی‌توان بر او اعتماد کرد و جامعه دچار تزلزل می‌گردد و حتی لازم می‌شود که او را در مواقعی هدایت کرد. رهبری کامل و جامعه‌ی سالم و توانمند را تنها حضرت علی علیه السلام و حضرات ائمه علیهم السلام و رهبرانی که از جانب ایشان به تنزیل مأمور هستند به عهده دارند. بر این اساس، در چنین محیطی می‌شود رستگاری را آرزو کرد و تابع قانون قرآن شد؛ مانند زمان حضور یا زمان غیبت که لوای دیانت یا در دست معصوم و یا در دست عالمان حقیقی و رهبران راستین می‌باشد.

رهبری جامعه و مردم از این مدار که بگذرد، دیگر حال و هوای باطل به خود می‌گیرد و عدم اعتماد و تزلزل عمومی را به بار می‌آورد و گذشته از آن که از مشروعیت برخوردار نیست، لزوم اطاعت کامل ندارد و باید هر فرد در برخورد با آن، دقت و احتیاط را رعایت کند. البته، تا قوانین پوشالی به ظاهر دینی در کشورهای اسلامی به قانون امام علی علیه السلام تحویل نرود و مردمی دور از

پیرایه و جمود با اقتدار بر جامعه حاکم نگردند، جامعه روی عدالت اجتماعی را نخواهد دید. البته، برای نهادینه شدن آموزه‌های الهی و آمادگی جامعه برای تحقق قانون امام علی علیه السلام باید هر یک از افراد جامعه‌ی اسلامی، معرفت حق را در پیش گیرند و گناه را ترک نمایند و محبت علی علیه السلام و خاندان ایشان را در دل قرار دهند تا سلامت و سعادت به جامعه‌ی اسلامی بازگردد. محبت اولیای الهی با ترک گناه ارزش دارد و بدون آن ارزش آن چنانی ندارد؛ چنان که جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«یا جابر، ابلغ شیعتی عتی السلام و اعلمهم أنه لا قرابة بیننا و بین الله عزوجل، و لا یتقرّب الیه الا بالطاعة، یا جابر، من أطاع الله و أحبنا فهو و لیتنا، و من عصی الله لم ینفعه حبنا»<sup>۱</sup>.

اگرچه محبت حقیقتی است که در هر صورت بی اثر نمی‌باشد؛ چنان که در روایات فراوانی آمده است، کردار آدمی بدون پاسخ نمی‌ماند و ارزش هر کس به عمل اوست و تأخیر عقوبت

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۹.

گمراهان پرداخت بهای سنگینی را به دنبال دارد. آیات و روایات فراوانی این معنا را در بر دارد که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

«من کان همته ما یدخل فی بطنه کان قیمته ما یدخل من بطنه»<sup>۱</sup>؛ هر کس تمام هم و غم وی خورد و خوراک باشد، ارزش و بهای او همان فضولات حاصل از آن خوراکی‌هاست.

﴿ ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین ﴾<sup>۲</sup>.

آنان که کافر شدند گمان نکنند مهلتی که به آنان دادیم به نفع و سود آنهاست، بلکه به آنان مهلت دادیم تا گناهانشان بیش‌تر شود و حجت بر آنها تمام‌گردد و در آخرت به عذاب دردناک الهی گرفتار آیند.

### تولی و تبری

یکی از بحث‌هایی که در جهت تحقق رهبری سالم و توانمند و تشکیل جامعه‌ی سالم

۱- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۲۰، دار احیاء الکتب العربیة، ص ۳۱۹.  
۲- مؤمنون / ۱۷۸.

توحیدی - ولایی نقش عمده و اساسی دارد، حقیقت «تولی» و «تبری» است.

گذشته از حقیقت شگرف و پر مخاطره‌ی آن، ادراک معنا و مفهوم آن نیز چندان آسان نیست. اهمیت وصول به مفهوم و مصداق آن ضرورت دارد که در این مقام نسبت به هر دو امر به خلاصه اشاره‌ای شود.

«تولی» از باب «تفعّل» است و اصل مجرد آن «الولی» همچون فلس، به معنای «قرب ذاتی» است که همان چهره‌ی حقیقی «إِنَّا لِلَّهِ» است و ناسوت، مرتبه‌ای دور از آن قرب است؛ اگرچه قرب جمعی را در بر دارد. پس در ماده‌ی این لفظ، رابطه‌ی حقیقی و ارتباطی واقعی ملاحظه می‌گردد و رهایی، دوری، بیگانگی و جدایی در آن فرض ندارد و چنین وحدتی معانی قرب، حب نصرت و تدبیر را بخوبی با خود دارد.

تولی، ولایت داشتن و ولی داشتن است که در عبد و حق به معنای حقیقی است و جبر و اختیار و انتخاب و تخلف در آن راه ندارد و اعراض از آن، حرمان و غفلت و اهمال است که معنای تبری به خود می‌گیرد.

### تولی

معنای تولی صرف دوستی و دوست داشتن نیست، بلکه وصول معنوی و قرب به محبوب حقیقی خود، از طریق دوستی برگزیده و محبوب است.

تولی حبّی است که طریق دارد و طریق آن، سیر و حرکت برگزیده است و بدون حب و طریق خاص، وصول آن محبوب ممکن نیست. بنابراین، دوست و محب غیر واصل و دور از محبوب و واصل و رسیده‌ای که بدون محبت و طریق خاص باشد، وصولی ندارند؛ اگرچه خود را واصل انگارند.

پس تولی «وصول خاص» است؛ وصولی از سر محبت محبوب و حرکتی از طریق خاص محبوب که بدون حب و حرکت و بدون طریقیت خاص هرگز میسر نمی‌باشد و وصول بدون سمت و سو نیست.

### تبری

با بیان تولی، معنای تبری نیز روشن می‌گردد؛ زیرا تبری و دور داری تنها دور داشتن خود از دشمن محبوب و دشمنی با غیر محبوب نیست،

بلکه دوری از «دشمنی خاص» با «عداوت و بغض خاص» از دشمن محبوب می‌باشد. پس دوری بدون عداوت و عداوت بدون دوری هیچ یک در تحقق تبری کافی نیست.

ممکن است با دشمن باشد و تبری هم باشد و دور از دشمن باشد و تبری نباشد؛ چرا که مراد از قرب به دشمن و بعد از او، قرب و بعد نسبت به چهره‌ی ظاهر او نیست؛ می‌شود نزدیک دشمن و نزد او بود و تبری هم باشد و به عکس، می‌شود دور باشد و تبری نباشد؛ زیرا عداوت با دشمن و دوری از او و طریق‌گزینش حرکت در این دوری و نوع بغض با او، خود اتخاذ نظر محبوب را در بردارد.

دوری و نزدیکی به دشمن بر اساس عداوت است و عداوت چهره‌ی جلال محبوب است. حضور بغض محبوب، بر هرچه تعلق گیرد، آن خود متعلق تبری می‌باشد.

چینش جامعه‌ی توحیدی و ولایی بر اساس تولی و تبری هنگامی تحقق عینی و حقیقی می‌یابد که ملاک حب و بغض همه‌ی افراد جامعه، حب و بغض محبوب باشد و حب و

بغض افراد جامعه، حیات فلسفی و سیر وجودی و حرکت ایجادی داشته باشد و متن محتوای جسم و روح فرد و جامعه، حکایتی از تحقق عینی آن حب داشته باشد.

بر این اساس است که جامعه تحقق توحیدی و ولایی می‌یابد و رهبری اقتدار و توانمندی خاص خود را پیدا می‌کند و دشمن در هر سطحی که باشد، مغلوب می‌گردد و حاکمیت رهبری و شکوفایی جامعه‌ی اسلامی شکل مناسب و موزون خود را می‌یابد. باشد تا امت اسلامی و جامعه‌ی ولایی این حقیقت را دریابد و در تحقق و عینیت خارجی آن بکوشد و تنها پندار حب و بغض و مفهوم تولی و تبری مسکن افراد جامعه‌ی اسلامی نگردد.

### عوامل ضروری جامعه‌ای سالم

بعد از بیان خصوصیات رهبری باید گفت: در جامعه‌ای سالم باید سه موضوع اساسی رعایت شود:

یکم. بیان حقایق و تبلیغ احکام در جهت

ارایه‌ی حقایق و وظایف و حقوق متقابل نظام، رهبری و مردم.

دوم. سیستم صحیح مالی و اقتصاد شخصی و نوعی جامعه در زمینه‌های گوناگون حقیقی و حقوقی، برای درازمدت و نه مقطعی کوتاه.

سوم. توانمندی‌های علمی و عملی در جهت ایثار جان و مال در مراحل گوناگون جنگ، دفاع، شهادت، ایثار و دیگر زمینه‌های فردی و عادی.

سیستم تبلیغی باید از سطح منزل شروع شود و تا مراحل عالی ادامه یابد؛ آن هم با روش‌های درست تجربی، خطابی و برهانی با محتوای اخلاقی و اسلامی و متناسب با سطوح مختلف.

قدرت مالی را باید از راه سالم‌سازی جامعه به دست آورد و سیستمی مالیاتی درست بنا کرد؛ البته، به طوری که در جهت رفاه جامعه و آسایش اقشار ضعیف باشد، ضمن این که تمام افراد جامعه از گذشت و انفاق مستمر بی‌بهره نباشند و از جهاد با نفس در راه آرمان‌های اساسی خود و بذل مال و جان در راه هدف، در صورت احتیاج سر باز نزنند.

## طبقات اجتماعی

جامعه‌ی انسانی دارای پنج گروه می‌باشد:

- ۱) زنان، اطفال و افراد کم سن و سال و سالمند؛
- ۲) کشاورزان و کارگران؛
- ۳) نظامیان و پاسداران جامعه و حافظان مرز و بوم؛
- ۴) اصناف و تجار؛
- ۵) عالمان و دانش پژوهان.

البته، در هر طبقه، معنای وسیع کلمه مورد نظر است. زن‌ها در عرض جامعه قرار دارند و با آن که در شؤون خاص اجتماعی خود می‌توانند نقش اساسی داشته باشند، چون مانند مردها تحمل تمام وقت کارهای ضروری را ندارند، بنابراین باید به قدر صرف کارهای داخلی، از مدت کارهای اجتماعی آنان کاسته شود. دسته‌ی نخست تا چهارم قوای عملی جامعه هستند.

دسته‌ی پنجم قوای علمی و نظری جامعه هستند. از این رو، در هر جامعه‌ی مترقی، به طور طبیعی و خودجوش یک طبقه از اندیشمندان در



تمام سطوح حکومت می‌کنند و همه‌ی طبقات از این طبقه‌ی علمی پیروی می‌کنند و این طبقه نیز به صورت قهری در عمل از تمام طبقات تبعیت می‌کنند؛ البته، هر یک در کار مربوط به خود. اگر جامعه‌ای سالم نباشد و این طبقه‌ی علمی حیات اجتماعی نداشته باشد؛ به خصوص در زمینه‌های علمی و تکنولوژیک، گذشته از آن که دانشمندان خانه‌نشین می‌شوند، آن جامعه، باز و آزاد نخواهد بود و مردم آن، روی آسایش و آرامش را نمی‌یابند.

#### زن و جامعه

در مورد جامعه‌ی زنان بحث‌های فراوانی شده است. در دستگاه آفرینش، همه‌ی چیز زوج آفریده شده است و در اصل خلقت و حقوق، میان جنس نر و ماده تفاوتی نیست؛ اگرچه زمینه‌های متفاوت و معقول وجود دارد؛ هر چند در طول تاریخ چنین نبوده و همیشه عده‌ای بر اساس منافع شخصی یا گروهی با دید غیر منصفانه و غیرمسئولانه به دیگران - به ویژه زنان - نگرسته؛ و غیر منصفانه از آنان استفاده

کرده‌اند؛ چه بسیار شده که برای رفع هوس‌های خود آنها را نگه‌داری کرده و مانند بندگان با آنان رفتار نموده‌اند. با تفاوتی که عبد با پول آزاد می‌شد، ولی زن همیشه بنده باقی می‌ماند، پس زن در خانه‌ی پدر یا در خانه‌ی شوهر و یا در سطح جامعه گرفتار بوده است. زن در کشورهای پیشرفته نیز به نوعی اسیر دست پلنگان به ظاهر زیبا بوده است. زنان همچون زمانی که ارث نمی‌برده، فامیل نداشته و زنده به گور می‌شدند، تا اسیر چنگال آدم‌خواران نشوند، امروزه نیز با انواع مشکلات دیگر روبه‌رو هستند که در بسیاری موارد کم‌تر از سابق نیست. این معنا برای همگان روشن است و نیازی به بیان مصادیق و شکل‌های مستهجن و لجن‌بار آن نیست و در ادیان تحریفی نیز خبری از ارزش دادن به زن نیست؛ چنان که مجمع روحانیت مسیحی حکم کرد: «زن انسان است، ولی برای خدمت به مرد خلق شده است».

عده‌ای، زن را در ردیف آدم قرار نمی‌دهند و به همان عادت، مانند جذامی‌ها، وی را همچون بعضی حیوانات در فصل خزان از خانه بیرون

می کرده‌اند؛ ولی اسلام تنها مکتبی است که زن و مرد را در اصل حقوق، مساوی می‌داند؛ هر چند در چگونگی حقوق و خصوصیات آن به صورت قهری تفاوت وجود دارد. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: ﴿بعضکم من بعض﴾<sup>۱</sup> و ﴿یا ایُّهَا النَّاسُ اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثٰی﴾<sup>۲</sup> و ﴿اِنَّیْ لَا اُضِیْعُ عَمَلٌ عَامِلٍ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثٰی﴾ و ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ﴾<sup>۳</sup> و دیگر آیات که در بسیاری از موارد لطافت و ظرافت زن را رعایت کرده است. اشکالاتی که در موضوع زن نسبت به اسلام و قرآن شده است پاسخ صحیح دارد و هیچ یک وارد نیست؛ بلکه ناشی از عدم درک درست از آموزه‌های اسلام است.<sup>۴</sup>

### توهّمات و اشکالات نسبت به زن

در اینجا به خلاصه‌ای از اشکالات و توهّماتی اشاره می‌شود که به طور گسترده در

۱- آل عمران / ۱۹۵.

۲- حجرات / ۱۳.

۳- نحل / ۹۷.

۴- نگارنده اشکالات وارد شده در این موضوع را در کتاب «زن؛ مظلوم همیشگی تاریخ»، و دیگر کتاب‌های خود به صورت گسترده و تفصیلی مورد بررسی، تحلیل، نقد و ارزیابی قرار داده است.

بحث زن آمده است:

چرا شهادت دو زن مساوی شهادت یک مرد است؟ چرا اختیار طلاق با مرد است؛ در حالی که هنگام عقد، اجازه‌ی هر دو شرط است؟ چرا ارث زن نصف مرد است؟ چرا مرد می‌تواند چهار زن بگیرد، ولی زن فقط می‌تواند همسر یک مرد باشد و با او عمری بسوزد و بسازد؟ چرا زن نباید قاضی، حاکم و مرجع تقلید مردم شود؟ و...؟!

توضیح این که زن منبع احساسات و مرد منبع فکر و اندیشه و وقار طبیعی است و پاسخ تمام اشکالات از همین مطلب مشخص می‌شود. اما در پاسخ اشکال ارث می‌گوییم: اسلام بین زن و مرد تبعیض قایل نشده است؛ چون همیشه یک سوّم ثروت عمومی از زن و دو سوّم از مرد است، در برابر تمامی هزینه‌های زندگی به دوش مرد است، زنان هزینه‌ی عمومی ندارند و یک سوّم یاد شده از باب امتنان و رعایت است، گذشته از این که اگرچه سهم ارث زن نصف است، ولی او مهریه دارد و مهریه، نصف دیگر را جبران می‌کند.

اختیار و اولویت مرد به خاطر آن است که زن منبع احساس است و «کار» با «احساس» مخاطره پیدا می‌کند و باید مدیر زندگی، عقل و اندیشه را ملاک کارهای خود قرار دهد.

اما تعدّد زوجات و چند همسری در اسلام واجب نیست، بلکه با وجود شرایط، جایز است و گرنه حرام است تا جایی که زن می‌تواند در بین عقد لازم، عدم ازدواج دیگر را شرط کند. علّت جواز آن نیز این است که زنان و دختران چند سال زودتر بالغ می‌شوند و در پنجاه سالگی آمادگی خود را از دست می‌دهند و زن در مدت آمادگی مدتی در ماه، عادت حیض، یا استحاضه و یا نفاس دارد؛ در حالی که مرد دور از این مسایل است و همیشه آماده می‌باشد. از طرف دیگر، در کار، جنگ، تصادفات و کشتار، شماره‌ی مردان کاهش می‌یابد و زنان بیوه و دختران زیاد می‌شوند که باید با تعدّد زوجات و چند همسری چاره‌ی آن را فراهم کرد. البته، ازدواج باید با مردی که مرد زندگی و مدیری موفق است باشد و نه با مردان هوسران.

این سخن که: «تعدّد زوجات با طبیعت زن

مخالف است»؛ نادرست است و دلیل فلسفی و روان‌شناختی گویایی ندارد و عرف و عادت غلط جامعه و کاستی‌های ناهنجار و رفتار ناشایست بسیاری از مردها چنین مسأله‌ای را به زن القا کرده است. اگر چنین تصویری از زن، موافق طبیعت او بود، می‌بایست از او جدا نشود؛ هر چند بر اثر توهمات و القاءات نادرست در بسیاری از موارد، زن به خیال خود از طبیعت خود جدا می‌شود؛ زیرا چه بسا زن خود راضی به ازدواج مجدد شوهر می‌شود و یا زن دوّم و سوّم هم با آن که می‌دانند مرد همسری دارد، به ازدواج با او راضی می‌شوند. پس این نکته نیز قابل توجه است که استنکار عقلی زن‌ها و جامعه، ملازمه‌ای با طبیعتی بودن این حکم ندارد و همان‌طور که عنوان شد، می‌شود این مسأله بر اثر برخوردهای نادرست بسیاری از مردها و یا دیگر جهات نادرست اخلاقی و اجتماعی به وجود آمده باشد.

بسندۀ کردن و صبر نمودن زن بر یک مرد به سبب آن است که زن همچون گلی است که نباید مورد استفاده‌ی فراوان قرار گیرد تا پژمرده شود و

رفته رفته پرپر نشود؛ چراکه زن با کثرت آمیزش و ارتباط با مردها به زودی پژمرده می شود؛ گذشته از آن که زن منبع عفت و مخزن امانت است و تماس و آمیزش با مردهای متعدّد این صفت را از او می گیرد و او را آلت هوس قرار می دهد، و در این صورت، او معشوق مطمئن و امین وفاداری نسبت به مرد نخواهد بود و افزوده بر این، چون مخارج فرزند و همچنین تربیت و سرپرستی او بر عهده ی پدر است، در صورت تعدّد، چه کسی سرپرستی خانواده را بر عهده می گیرد و چه کسی پدر است و باید حافظ زندگی و حامی فرزندان وی باشد؟ وقتی مرد در زندگی زن متعدّد شد، دیگر زن باید هم مادر و هم پدر باشد و در عمل پدری وجود نخواهد داشت و این ظلم به زن و فرزند است. این جاست که نظام زندگی به هم می خورد و فرزندان را یا باید بر سر راهها رها کنند و یا به کودکان و پرورشگاه بسپارند و این با مهر مادری منافات دارد و او را آلوده و ناآرام می کند، گذشته از آن که کودکان ناسالم و بی طهارت هرگز به درد جامعه ی سالم نمی خورند.

اما «محلّل» در اسلام، شکنجه ای برای مرد است و اعلام خطری است تا کسی خود را در این کار نیندازد؛ چراکه برای چنین کسی شکنجه ی روحی الزامی است. حال اگر فردی خواست به این شکنجه دچار نشود، باید به فکر ازدواج برای چندمین بار با زن سابق خود نباشد؛ زیرا بی شک، ناسازگاری بین او و همسرش علت طلاق های متعدّد و چندی بوده است و این علت می تواند بعد از ازدواج چهارم نیز ادامه پیدا کند. در حقیقت، دین با طرح مسأله ی محلّل خواسته است از طرفی طلاق، بازیچه ی مردان بدون مسؤولیت نشود و از طرف دیگر، اگر سه طلاق به وقوع پیوست و طلاق به سبب امری بایسته و شایسته باشد، زن و مرد با ازدواج مجدّد برای ازدواج در مرتبه ی چهارم، با مشکل و بن بست روبه رو گردند؛ چراکه ناسازگاری های پیشینی که علت جدایی در سه طلاق گذشته بود می تواند علت برای طلاق چهارم و پنجم و... باشد، مگر این که دو طرف، خود را در واقع برای زندگی آماده نمایند و علت جدایی را از بین ببرند که در این صورت باید این شکنجه را تحمل

کنند تا کاستی‌های پیشین جبران شود و قدر عافیت را بدانند.

در پاسخ این پرسش که «چرا زن نمی‌تواند قاضی، حاکم و ولی شود»؟ باید گفت: احساس و رقت قلب او ایجاب می‌کند که زن مستقل نباشد تا جامعه دستاویز احساسات معصومانه‌ی زن نگردد. درباره‌ی اجتهاد زن نیز باید گفت: اجتهاد برای زن اشکالی ندارد و حتی زن می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند، ولی تقلید دیگران از او چندان ضرورتی ندارد و نه جامعه نیاز مبرمی به آن دارد و نه زن توان اضافی بر استیفای آن را داراست. بنابراین، محدودیت در بعضی جهات را نباید اهمال نسبت به شؤون زن دانست؛ چون چنین آزادی با بی‌بند و باری کامل و تلاش در جهت تخریب هویت و حیثیت زن و جامعه برابر است.

